

درس هشتم: همزیستی با مام میهن (پایه نهم)

واژگان جدید

تپنده :	آوند:	گرانمایه:
باشندگان:	آبخور:	مایه‌ور:
فراخنا:	بی‌شکیب:	آرامستان:
مهر:	آوردگاه:	کنام:
بوم و بر:	سِفله:	مِهان:
کِهان:	خواجگان:	درویشان:
آزادگان:	پویه کردن:	بُن:
همانا:	تَهمت:	زی:

جوهر دانایی:

تاریخ ادبیات

فردوسی:

مخزن الاسرار:

دانش ادبی: روابط بین واژه‌ها

میان برخی از واژه‌ها روابطی از نظر معنایی وجود دارد که به آن «**رابطه‌ی معنوی**» گفته می‌شود. مثلاً هرگاه دو یا چند کلمه از نظر معنایی در تضاد با یکدیگر باشند به آنها «**کلمات متضاد**» و به رابطه‌ی بین آنها «**رابطه‌ی تضاد**» گفته می‌شود و هرگاه دو یا چند کلمه از نظر معنایی در یک معنی به کار بروند به آنها «**کلمات مترادف**» و به رابطه‌ی بین آنها «**رابطه‌ی ترادف**» گفته می‌شود.

مثال تضاد: ۱. خوشی و ناخوشی

مثال ترادف: ۱. خوب و نیکو

۲. آشکار و نهان

۲. سخت و دشوار

۳. ستد و داد

۳. سهل و آسان

تکالیف

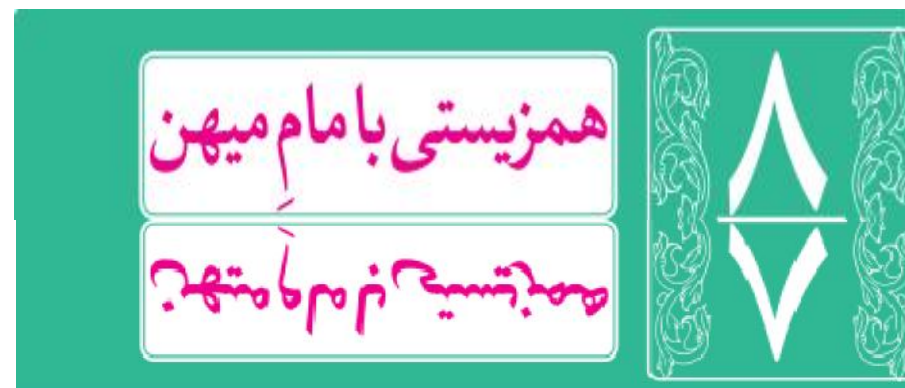
۱. معنی واژگان جدید را از واژه‌نامهٔ پایان کتاب بیابید و در دفتر پاکنویس خود بنویسید.
۲. درباره‌ی آثار و اشخاصی که در تاریخ ادبیات این درس نام برده شده اند؛ از بخش فهرست اعلام اشخاص و آثار پایان کتاب، تحقیق کنید و نکات مهم را در دفتر پاکنویس خود یادداشت کنید.
۳. متن درس را با دقت بخوانید و خودارزیابی‌های صفحه ۶۲ را پاسخ دهید.
۴. فعالیت‌های نوشتنی صفحه ۶۳ را پاسخ دهید.

همی خواهم از کردگار جهان شناسنده‌ی آشکار و نهان

بازگردانی: از خداوند بزرگ و آفریدگار جهان که تمام آشکار و پنهان را می‌شناسد؛ می‌خواهم...

نکات ادبی: «جهان» و «نهان» جناس ناقص دارند. «آشکار» و «نهان» تضاد دارند. مصرع دوم تلمیح به «هو‌العلیم» دارد.

نکات زبانی: «همی خواهم» برابر با «می‌خواهم» و مضارع اخباری است.



همی خواهم از کردگار جهان
شناسنده آشکار و نهان
که باشد ز خرد گدازان
هر یک نامی بود پادشاهان

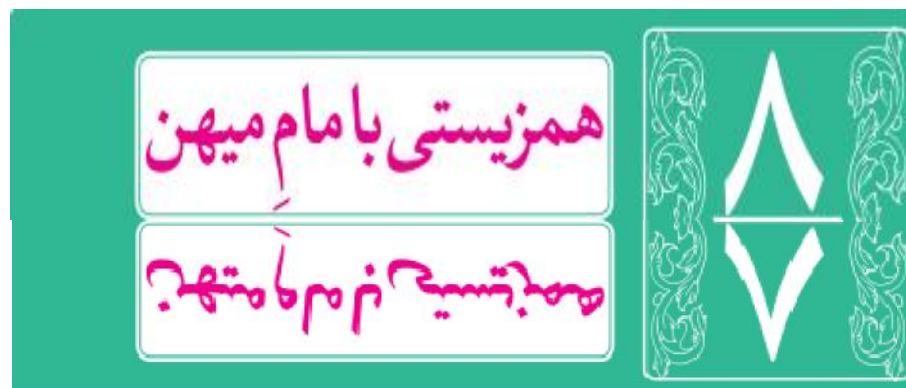
(شاهنامه، فردوسی)

که باشد ز هر بد نگهدارتان
همه نیک نامی بود یارتان

بازگردانی: که شما را از هر بدی ننگه دارد و همیشه نیک نامی یارتان باشد.

نکات ادبی: «نیک» و «بد» تضاد دارند. این بیت با بیت قبل از خودش «موقوف المعانی» است.

نکات زبانی: ضمیر متصل «تان» در «نگهدارتان» و «یارتان» وابسته پسین و مضافٌ الیه است. افعال «باشد» و «بود» افعال اسنادی یا ربطی هستند.



همی خواهم از کردگار جهان
که باشد ز هر بد نگهدارتان
شانه آنگار و نغان
هر نیک نامی بود یارتان

(شاهنامه، فردوسی)

ندانی که ایران نشست من است؟
جهان سر به سر زیر دست من است؟

بازگردانی: آیا نمی دانی که ایران، جای زندگی و میهن من
و سراسر جهان در اختیار من است؟

نکات ادبی: پرسش ها از نوع «استفهام انکاری» هستند.
«جهان» مجاز از «مردم جهان» است و «سربه سر زیر
دست من است» کنایه از این است که «تحت فرمان و
کنترل من هستند.»

نکات زبانی: «ندانی» به معنی «نمی دانی» مضارع اخباری
منفی است.



ندانی که ایران نشست من است؟
همه یکدلانند، یزدان شناس
دروغ است ایران که ویران شود
چو ایران نباشد، تن من باد
جهان سر به سر، زردست من است؟
به نیکی ندانند از بد، حراس
کدام پلنگان و شیران شود
در این بوم و بر، زنده یک تن باد
از آن به که کشور، به دشمن دشمن
همه سر به سر، تن به کشتن دشمن

(شاهنامه، فردوسی)

همه یکدلانند یزدان شناس به نیکی ندارند از بد هراس

بازگردانی: همه ی ایرانیان خدای یگانه را می شناسند و با وجود خوبی ها و نیکی ها، از بدی ها، هراسی ندارند

نکات ادبی: «نیک» و «بد» تضاد دارند. واج آرایی حرف «ن» دارد.

نکات زبانی: «همه» ضمیر مبهم است. «یزدان شناس» اسم مرکب است.



ندانی که ایران نشست من است؟
همه یکدلانند، یزدان شناس
دروغ است ایران که ویران شود
چو ایران نباشد، تن من باد
همه سر به سر، تن به کشتن دشمن
جهان سر به سر، زردست من است؟
به نیکی ندارند از بد، هراس
کدام پلنگان و شیران شود
در این بوم و بر، زنده یک تن باد
از آن به که کشور، به دشمن دشمن

(شاهنامه، فردوسی)

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود

بازگردانی: افسوس و حیف اگر ایران ویران شود و لانه ی حیوانات وحشی همچون پلنگان و شیران شود.

نکات ادبی: «ایران» و «ویران» و «شیران» جناس ناقص دارند. «پلنگان» و «شیران» استعاره از دشمنان درنده خو دارند. «کنام» و «پلنگان» و «شیران» مراعات نظیر دارند.

نکات زبانی: «شود» فعل اسنادی و «ویران» و «کنام» مسند هستند.

همزیستی با مام میهن

همبستگی ز مام ما متهم؟



ندانی که ایران نشست من است؟
همه یکدلانند، یزدان شناس
دریغ است ایران که ویران شود
چو ایران نباشد، تن من باد
همه سر به سر، تن به کشتن دهم

جهان سر به سر، زردست من است؟
به نیکی ندانند از بد، حراس
کنام پلنگان و شیران شود
در این بوم و بر، زنده یک تن باد
از آن به که کشور، به دشمن دهم

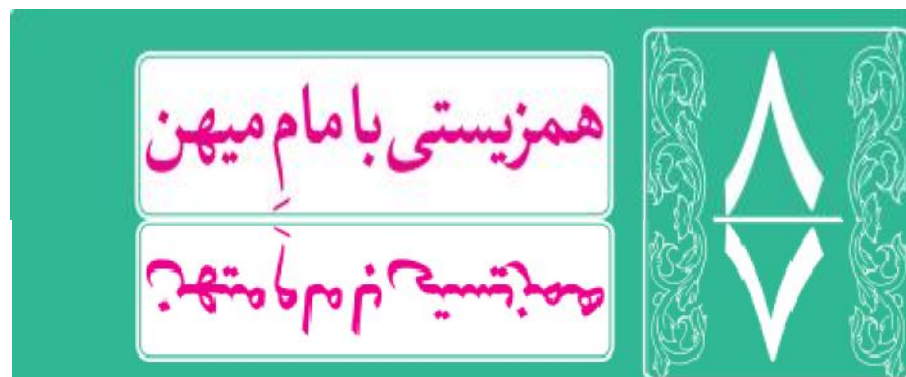
(شاهنامه، فردوسی)

چو ایران نباشد تن من مباد در این بوم و بر زنده یک تن مباد

بازگردانی: آرزو می کنم که اگر روزی ایران نباشد؛ من نیز نباشم و در این سرزمین، حتی یک نفر هم زنده نماند.

نکات ادبی: «تن» و «من» جناس ناقص دارند. «تن» آرایه تکرار دارد.

نکات زبانی: «چو» به معنی «اگر» و حرف شرط است.



ندانم که ایران نشست من است؟	جهان سر به سر، زردست من است؟
همه یکدلانند، یزدان شناس	به نیکی ندانند از بد، حراس
دروغ است ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
چو ایران نباشد، تن من مباد	در این بوم و بر، زنده یک تن مباد
همه سر به سر، تن به کشتن دشمن	از آن به که کشور، به دشمن دشمن

(شاهنامه، فردوسی)

همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

بازگردانی: اگر همه ی ما در راه وطن کشته شویم از آن بهتر است که ایران را به دشمنان واگذار کنیم.

نکات ادبی: «سر به سر» کنایه از متحد و یک صدا است.

نکات زبانی: «به» به معنی «بهتر» و صفت تفضیلی است. فعل «است» بعد از «به» به قرینه معنوی حذف شده است. «کشور» مفعول است.



ندانی که ایران نشست من است؟
همه یکدلانند، یزدان شناس
جهان سر به سر، زردست من است؟
به نیکی ندانند از بد، حراس
دریغ است ایران که ویران شود
کنام پلنگان و شیران شود
چو ایران نباشد، تن من باد
در این بوم و بر، زنده یک تن باد
همه سر به سر، تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

(شاهنامه، فردوسی)

گر تکبر می کنی با خواجگان سفله کن
ور تواضع می کنی با مردم درویش کن

بازگردانی: غرور و تکبر در برابر ثروتمندان پست و فرومایه و تواضع و فروتنی در برابر مردمان تهی دست و نیازمند، شایسته است.

به نزد مِهان و به نزد کِهان
به آزار موری نیززد جهان

بازگردانی: به نزد سروران و بزرگان و کوچکترها، تمام جهان، ارزش آزار دیگران حتی آزار مورچه ای ناتوان را ندارد.



گر تکبر می کنی، با خواجگان سفله کن
ور تواضع می کنی، با مردم درویش کن

(شمس الدین محمد جوینی)

به نزد مِهان و به نزد کِهان
به آزار موری، نیززد جهان

(فردوسی)

کودکی از جمله ی آزادگان رفت برون با دو سه همزادگان

بازگردانی: کودکی اصیل و نجیب از خاندان انسان های
وارسته با چند تن از دوستان هم سن و سالش برای بازی و
تفریح از خانه بیرون رفت.

پای چو در راه نهاند آن پسر
پویه همی کرد و درآمد به سر

بازگردانی: وقتی به راه افتاد با شادی شروع به دویدن کرد
ولی با سر به زمین افتاد.

دوراندیشی

شعرخوانی

کودکی از جمله آزادگان
پای چو در راه نهاد آن پسر
پایش از آن پویه درآمد ز دست
قد نفس آن دو سه همسال او
آن که در او دست ترن بود گفت:
تا نشود راز چو روز آشکار
عاقبت اندیش ترین کودکی
گفت: «جانا که در این محرمان
پهون که مرا زین حر دشمن خند
زی پدرش رفت و خبردار کرد
حرکه در او جوهر دانایی است
دشمن دانا که غم جان بود

مغزین الاسرار، نظامی گنجه ای

پایش از آن پویه درآمد ز دست مهر دل و مهره ی پشتش شکست

بازگردانی: پا و مهره ی کمر آن پسر، از این واقعه شکسته و غرور و احساساتش جریحه دار شد.

شد نفس آن دو سه همسال او
تنگ تر از حادثه ی حال او

بازگردانی: با دیدن این حادثه و اوضاع و احوال، حال و روز همبازی های آن پسر، بدتر از حال او شد.

شعرخوانی

دوراندیشی

۱

کودکی از جمله آزادگان
پای چو در راه نهاد آن مهر
پایش از آن پویه درآمد ز دست
شد نفس آن دو سه همسال او

۵

آن که در او دست ترن بود گفت:
تا نشود راز چو روز آشکار
عاقبت اندیش ترین کودکی
گفت: «جانا که در این حرمان
پهون که مرا زین حر دشمن خند
زی پدرش رفت و نبرد او کرد
حرک در او جوهر دانایی است
دشمن دانا که غم جان بود

۱۰

رفت بزون با دو سه همزادگان
پویه می کرد و درآمد به سر
مهر دل و مهره ی پشتش شکست
تنگ تر از حادثه ی حال او
در بن چایش باید نصفت
تا توهم از پدرش شرمسار
دشمن او بود از ایشان یکی
صورت این حال نماند سخنان
نخست این واقعه بر من خند
تا پدرش چاره آن کار کرد
بر حر چیزیش توانایی است
بمهر از آن دوست که نادان بود

مغزین الاسرار، نظامی گنجده ای

آن که ورا دوست‌ترین بود گفت:
در بن چاهیش باید نهفت

بازگردانی: در این میان، صمیمی‌ترین دوست او
گفت: باید او را در ته چاهی پنهان کنیم.

تا نشود راز چو روز آشکار
تا نشویم از پدرش شرمسار

بازگردانی: تا این راز مثل روز برای همه آشکار نشود و ما
شرمسار پدرش نشویم.

دوراندیشی

شعرخوانی

۱
کودکی از جمله آزادگان
پای چو در راه نهاد آن مهر
پایش از آن پویه در آمد ز دست
بد نفس آن دو سه حسال او
آن که در او دوست‌ترین بود گفت:
تا نشود راز چو روز آشکار
عاقبت اندیش‌ترین کودک
گفت: «جانا که در این محرمان
پهون که مرا زین همه دشمن خند
زی پدرش رفت و خبردار کرد
حرک در او جوهر دانایی است
دشمن دانا که غم جان بود

مغزین الاسرار، نظامی گنجده ای

عاقبت اندیش ترین کودکی دشمن او بود از ایشان یکی

بازگردانی: عاقبت اندیش ترین کودک از میان
آنها، دشمن او بود.

گفت: همانا که در این همراهان
صورت این حال نماند نهان

بازگردانی: گفت: همانا که این حادثه در میان این همراهان
پنهان نخواهد ماند.

شعرخوانی

دوراندیشی

۱

کودکی از جمله آزادگان
پای چو در راه نهاد آن مهر
پایش از آن پویه در آمد ز دست
قد نفس آن دو سه حسال او
آن که در او دست ترن بود گفت:

۵

تا نشود راز چو روز آشکار
عاقبت اندیش ترین کودکی
گفت: «جانا که در این همراهان
پنهان که مرا زین همه دشمن خند
زی پدرش رفت و خبردار کرد
حرکت در او جوهر دانایی است
دشمن دانا که غم جان بود

۱۰

دشمن زبون با دو سه همزادگان
پویه می کرد و در آمد به سر
مهر دل و مهره پیش گفت
تنگ تر از حادثه حال او
در بن چایش باید نضت
تا توهم از پدرش شرمسار
دشمن او بود از ایشان یکی
صورت این حال نماند نهان
نخست این واقعه بر من خند
تا پدرش چاره آن کار کرد
بر همه چیزش توانایی است
بجز از آن دوست که نادان بود

مغزین الاسرار، نظامی گنجده ای

چون که مرا زین همه دشمن نهند
تهمت این واقعه بر من زتند

بازگردانی: و چون در این میان، مرا دشمن او می دانند، پس
حتما این واقعه را به من نسبت خواهند داد و مرا متهم
خواهند کرد.

زی پدرش رفت و خبردار کرد
تا پدرش چاره‌ی آن کار کرد

بازگردانی: بنابراین به سوی پدرش رفت و به او ماجرا را
خبر داد تا چاره‌ای برای آن حادثه بیندیشد.

دوراندیشی

شعرخوانی

۱
کودکی از جمله آزادگان
پای چو در راه نهاد آن مهر
پایش از آن پویه در آمد ز دست
قد نفس آن دو سه حال او
آن که در او دست‌ترین بود گفت:
تا نشود راز چو روز آشکار
عاقبت اندیش‌ترین کودکی
گفت: «جانا که در این حرمان
پون که مرا زین همه دشمن خند
زی پدرش رفت و خبردار کرد
حرک در او جوهر دانایی است
دشمن دانا که غم جان بود

مغزین الاسرار، نظامی گنجده‌ای

هر که در او جوهر دانایی است
بر همه چیزیش توانایی است

بازگردانی: در وجود هر کس، دانایی نهفته باشد؛ به یقین بر هر کاری توانا خواهد شد.

دشمن دانا که غم جان بود
بهتر از آن دوست که نادان بود

بازگردانی: دشمن دانا که موجب رنجش خاطر می شود؛ از آن دوست نادان، بهتر است.

دوراندیشی

شعرخوانی

۱
کودکی از جمله آزادگان
پای چو در راه نهاد آن مهر
پایش از آن پویه در آمد ز دست
هد نفس آن دو سه حاصل او
آن که در او دست ترن بود گفت:
تا نشود راز چو روز آشکار
عاقبت اندیش ترین کودکی
گفت: «جانا که در این حرمان
پهون که مرا زین همه دشمن خند
زی پدرش رفت و نبرد او کرد
حرکه در او جوهر دانایی است
دشمن دانا که غم جان بود

مغزین الاسرار، نظامی گنجده ای